

آثار امام فخر رازی

عجیب فوق العاده توانایی بلیغ مقبل چیره دستی مانند امام فخر بسیار دشوار بوده است.

امام فخر شافعی دانشمندی بود و تردیدی نیست که از میان فرق سنت فرقه شافعی مساعد تر برای فکر آزاد و بحث منطقی و فلسفی و قبول علوم و ورستن از قید تعبد و پذیرفتن اصول تعقل بوده است. به همین جهت امام فخر بجز مهارت بسیاری که در تفسیر و تفه و کلام و اصول و سایر علوم متداول زمان خود و حتی علوم غریبه مانند رمل و کیمیا و غیره داشته است خصوصاً در حکمت یونان و آراء فارابی و ابن سینا ممارست کامل یافته بود و چون طبعاً مردی بود بی باک و دلیر و از کسی اندیشه نداشت و قدرت بیان او مافوق همه معاصران او بود فقراً مقام بسیار مهمی یافته بود و در ضمن مال و افر و ثروت سرشاری داشت و با کمال تجمل زندگی میکرد و بسیار بخشنده و کریم بود و این همه بهترین وسایل پیشرفت نفوذ روحانی مردیست که میخواهد از راه علم و زبان و قلم بر مردم برتری جوید.

از میان پادشاهان آن عصر کسانی که نسبت قدرتی داشته اند همه با امام فخر مربوط بوده و از او تمکین میکردند، حتی کسانی که بیدار او نایل نشده اند

چه تاریخ یک ملت گذشته آت ملت است خواه مدی یا هخامنشی یا ساسانی یا مغول و یا صفویه باشد و هر بنائی که در زیر زمین پیدا میشود سند قطعی تاریخ کشور و حقیقت آنرا بر ما واجب است.

میتوان از روی ابنیه و عمارات و اسباب و آلات منازل و ساختمانها و زینت آلات عروس و عزا بزندگی اخلاقی، اجتماعی، سیاسی و علمی ملل پی برد. گذشته از عمارات میتوان با حفاری دقیق اسناد دیگری مانند کتابخانه هائی که مملو از لوحه های خشکی و سنگ نوشته هائی که حاکی قوانین آن ملت است بدست آورد.

اقوال و کتب مشهور که در هر ورقتش اثری از سیر تمدنهای قدیم بشری و مرحله ای از مراحل ترقی انسانی ثبت است و میتوان ایرانرا کنج دانست. شناسائی عاقلانه قدیمه داشته باشد ایران را مانند موزه بزرگی خواهد یافت که در هر کنجش کنجی از میراث شهریاران و بزرگان و صنعتگران ماضی مستور و هر کنارش حاکی از جنبه ای از تمدن باستانی است.

آنچه را که پرده های مسلسل زمان از نظر پوشانیده است و محو و فراموش شده کشور ما همگی را جمعاً در صفحه مکان بمرض مشاهده و استفاده مردم حال و آینده نهاده است.

علاوه بر آثار ملی ایرانیان از سایر اقوام عظیم الشانی که بر قسمتی از جهان آبادان قدیم حکمروائی کرده اند نیز در موزه بزرگ ایران تفاسی که سند پیشرفت آن اقوام در مراحل تمدن و تعالی و دلیل ارتباط ملل قدیمه با یکدیگر است دیده میشود.

در نیمه دوم قرن ششم هجری که امام فخر رازی میزیست آشکار ترین خاصیت ایران آن بود که هیچ زمان ملت ایران تا آن اندازه اختلاف عقیده و تفرقه نداشت. در همه ایران مخصوصاً در شمال شرقی کشور ما یعنی خراسان و ماوراء النهر فرق و احزاب بسیار دارای عقاید مخالف و گوناگون بوده اند و همیشه با یکدیگر ستیزه و مخالفت میکردند، گذشته از فرق معروف مانند شافعیان و حنفیان و معتزله و زیدیه و اسمعیلیه و رافضیان و امامیه و صوفیه فرقهای دیگر نیز وجود داشته و مخصوصاً کرامیان با کرامیه در خراسان و از جمله در نیشابور و هرات قدرت بسیاری داشته اند و اگر کسی در کتابهای آن زمان فرو رود می بیند که فرق پیشماری را مانند زیدیه و امامیه و سلیمانیه و ازلیه و اشعریه و جبریه و معتزله و نجاریه و صوفیه و مشراییه و حنفیه و شافعیه و قدریه و کرامیه و ازرقه و خوارج و میمونیه و هدلیه و نظامیه و سربیه و باطنیه و اسمعیلیه و هشامیه و هشمیه و کعبیه و حشوویه و اجدیدیه و رافضیه و شیعه و غلانیه و واصلیه و عمریه و مرجئه و عدویه و خالدیه و حلولیه و حشاریه حتی نصاری و یهود را نام میبرند که در ایران پیوسته با یکدیگر در کشمکش و معارضه بوده اند. در میان این هیاهوی عجیب و اهنمه تفرقه و نفاق و ظیفه پرد

آثار تاریخی در حکم نفایس قدیمی یک کشور است که پس از گذشتن قرون بیعی خراب و بیعی بجا مانده و امروز بانظاره بانان تاریخ چندین هزار سال قبل در نظر ما مجسم میشود و خاطره های آن ایام مانند پرده شکلی سیمائی از نظر ما میکشرد.

چنانکه گفته شد این آثار در تمام قسمتهای ایران در هر گوشه و کنار از قصور سلطنتی گرفته تا مساجد و منازل و ویرانه ها آشکار و هویدا شدند قطعی فرمانروائی ایرانیان را بر سایر ملل نشان میدهد. خرابه های تخت جمشید و یا شوش و نیز آثاری از ساسانیان و پلهای نیمه خراب عظیم و نظیر آن مساجد و مقابر اصفهان مانند مسجد شیخ لطف الله مسجد جمعه و تقابر اردبیل نور دیده هر صاحب ذوق و بصیرت خواهد بود. تحقیق در این مقابر و مکانها عظمت اعظم از تاریخ ایران را روشن و گذشته درخشان این کشور را ظاهر میسازد. حفاری در خرابه ها و ویرانه ها و اماکن غیر مسکون جزء اعظم و تاریخ فراموش شده کشور را ظاهر ساخته عظمت و شوکت قوم آریین را حتی و مسلم ساخته است.

حفاری در مناطق دامغان و کاشان و لرستان و مقایسه اشیاء و ظروف و زینت آلات شباهت و یک نواختی تمدن سراسر این کشور باستانی را ثابت میکند. البته در این مقام از اطناپ خود داری شده بایجاز و اختصار کوشیده ایم. یاد کارهای گرامی عهد باستان اسناد ملی ایرانیان بشمار میرود و اطلاعات وارد بر ابنته تاریخی لطمه بر تاریخ این ملت است. نمیتوان آثار تاریخی را بدوره مخصوص و عهد محدودی منحصر نمود.

با او از دور مربوط بوده‌اند چنانکه کتاب تاسیس التقدیس خود را برای ملک عادل سیف‌الدین ابوبکر بن ایوب از پادشاهان سلسله آیبوسی حلب که از ۵۷۹ تا ۵۸۲ پادشاهی کرده است نوشته و وی هزار دینار در برابر این کتاب برای او فرستاده است.

از میان پادشاهان ایران امام فخر رازی مخصوصاً با سلطان علاء‌الدین محمد ابن تکش خوارزمشاه پادشاه معروف این سلسله که از ۵۹۶ تا ۶۱۷ پادشاهی کرده و در مقابل حمله مغولان آن همه دلآوری و پردلی رانشان داده است روابط بسیار نزدیک داشته. این پادشاه دلبر گویا در دین شافعی تعصب مخصوص داشته و خصوصاً با صوفیه خراسان بدرفتاری میکرده چنانکه مجدالدین بغدادی صوفی معروف را گویند در آب جیحون غرق کرد و نیز مینویسد که سلطان العلماء بهاء‌الدین محمد ولدین حسین بن احمد خطیبی بلخی بگری پدر جلال‌الدین محمد بلخی رومی را وادار کرد که از بلخ هجرت کند و چون امام فخر رازی درین پادشاه بسیار متنفذ و مؤثر بوده‌است حتی این دوکار یعنی بدرفتاری با مجدالدین بغدادی و بهاء‌الدین ولد را از چشم امام فخر رازی دانسته‌اند.

پس از آنکه امام فخر از خوارزم بخراسان رفته است در غزنین و هرات با امرای چند از خاندان غوری یا آل شنسب یا شنسبانیان و یا ملوک الجبال که پادشاهان غور و غزنین و فیروزکوه و هرات و قسمتی از افغانستان بوده‌اند روابط نزدیک بهم زده و ایشان او را در هرات نگاه داشته‌اند و مسجد جامع هرات را برای اینکه او در آنجا عبادت کند و درس گوید ساخته‌اند. این ابی‌اصیبه در عیون الانبیا یک تن از امیران این خاندان را بنام حسین خرمین ذکر میکند و ظاهراً این امیر پسر شجاع‌الدین علی معروف بخرماس بوده است که وی پسر پنجم عزالدین حسین نخستین پادشاه این سلسله بوده است و گویا کلمه خرماس که نویسنده کان دیگر ضبط کرده‌اند همان کلمه خرمین است که این ابی‌اصیبه آورده و یا اینکه یکی ازین دو کلمه تحریف دیگریست. گذشته ازین امیرزاده دو امیر دیگر ازین سلسله با امام فخر مربوط بوده و وی را بسیار گرامی میباشته‌اند: نخست غیاث‌الدین محمد بن سام پادشاه معروف این سلسله که در ۵۵۸ سلطنت رسید و در هرات پادشاهی میکرد در ۲۷ جمادی الاولی ۵۹۹ در هرات دار گذشت. دوم برادر زاده وی شهاب‌الدین که در زمان زندگی عم خود غیاث‌الدین از جانب او حکمران غزنین بود و پس از مرگ عم لقب معزالدین بخود داد و در سال ۵۸۲ لاهور را گرفته است و بدین واقعه در تاریخ معروفست. امام فخر رازی بنام غیاث‌الدین مزبور کتابهای چند نوشته است که پس ازین ذکر آنها خواهد آمد.

بالجمله این روابط بسیار نزدیک با پادشاهان مقتدر زمانه نیز ظاهراً سبب شده است که امام فخر رازی بدخواهان بسیار در زمان خود داشته و آن سختیها و درشت گوئیها و مصراحت‌لهجه و بی باکی‌های وی درباره فرق دیگر خصوصاً کرامیان و صوفیه و شیعه و اسمعیلیه نیز سبب دیگری بوده است که در کتابها گاهی با او طعن میزنند.

مؤلف تاریخ نگارستان (۱) این قصه را در باب امام فخر و روابط او با اسمعیلیه آورده است: «آورده‌اند که فخر رازی در ایام ملاحدت شقاوت فرجام

بتخصیص محمد بن حسن العونی مشهور بعلی ذکره السلام در ری رحل اقامت انداخته بانفاده و افاضه اقدام نمودی و چون بمسائل خلافتی رسیدی گفتی: «خلافاً للاسماعیلیه لعنهم الله و خذلهم الله» این خبر که بمحمد رسید فدائی را نامزد بجانب ری کرده سفارشی چند بوی فرمود، فدائی مذکور خود را در لباس طالب علمان بعلامه زمان ظاهر ساخته، انتظار فرصتی کشید، نظم:

توان شناخت بیک روز در شمایل مرد که تا کجاش رسیده است پایگاه علوم ولی زباطش ایمن مباش و غره مشو که خبث نفس نگردد بسالها معلوم بعد از انقضای هفت ماه ویرا تنها یافته و در حجره را بسته، فی‌النور خنجر کشیده، بر سینۀ علامی نشست و او ازین معنی سراسیمه گشته، گفت: کناه من چیست؟ فدائی گفت: چرا همواره زبان بلغن و طعن پیشوایان ما میکشائی و عقاید صحیحۀ ایشان را در لباس خطا مینمائی؟ وی قسم یاد نموده، گفت، نظم:

هدیان پیش ازین اگر گفتم گفتم استغفر الله از هدیان

فدائی گفت: همین لحظه که از چنگم خلاص شوی سوگند را تاویل نموده، با کفاره داده، بدستور طریقه سابق را مسلوک میداری. علامه در آتش باب مبالغه بسرحد افراط رسانیده، فدائی از قتل او در گذشت و گفت: بقتل تو مأمور نبودم و الا هیچ تقصیر نخواستم. فخر گفت: آری، بیت:

قتل این خسته بشمشیر تو تقدیر نبود ورنه هیچ از دل بی‌رحم تو تقصیر نبود فدائی گفت: بدان که سید ما محمد بن حسن شمارا سلام میرساند ولی گوید که مال از سخنان عوام باک نداریم، اما از مثل شما نهار بر عظیم‌الظفر منجر میگردیم، چون مقالات آفات شما بر صفحات روز کار خواهد ماند، اکنون ملتئم است آنکه قدم افاضت لزوم بقلعه رنج فرماید، تا شرایط خدمتکاری مرعی گردد و وی چاره‌ای بنیر از سازگاری با آن خبیث ستمکار نداشت. گفت: آمدن بقلعه متصور نیست اما شرط کردم که بعدالایوم سخنی از من که لایق حال ایشان نباشد سوزند، نظم:

اگر دشمن نیازی دانی دوست نومی باید که بادشمن بسازی

و اگر نه بیک تور روزی صبر فرمای نه او ماند نه تو نه فخر رازی

پس فدائی سیصد مقال طلا نزد او نهاد که گفت: این وظیفه یک ساله شماست، مقرر چنان شده که هر ساله موازی این رئیس ابوالفضل بشما رساند و دوبردمالی جهت علامی الزمائی آورده ام و در حجره منست، بعد از رفتن من آنها را بردارند. بعد از آن از حجره بدرجسته، غایب شد و او حسب الموعود آن دویرد را بچنگ آورده، بعد از آن در خلافت زیاد ازین نکستی: «خلافاً للاسماعیلیه». یکی از شاگردان سؤال کرد که: درباب آن طایفه موجب اطباب و منشا، این اختصار چیست؟ گفت: «ایشان برهان قاطع دارند».

اما دشمنی های صوفیه با امام فخر رازی از آن سبب است که با پادشاهان خوارزمشاهی بیوستگی بسیار داشته و خوارزمشاهیان بصوفیه معتقد نبودند. ناصرالدین بن عمده الملك منتجب‌الدین منشی بزدی در کتاب درة الاخبار و لعمدة الاتوار (۱) درباره امام فخر مینویسد: «در حضرت سلطان علاء الدین محمد خوارزمشاه مکانتی یافت که وزراء و امراء دولت و علماء و ائمة ملت در اشغال

دانشمندی در هیچ عصری بدین مقام نرسیده باشد و چون بسیار توانگر بوده و در خرج کردن دست و دلش نمی لرزیده است همه کس را از مقام مادی و معنوی خود خیره میکرده است و در همه جای ایران انگشت نما بوده، بهمین جهت مانند اینست که در زمان وی احتشام و بزرگی و رونق کار او ضرب المثل بوده است و کم کم این نکته در اذهان مردم ایران جای گرفته که حتی فخر رازی با آن همه حشمت و جلال و توانائی در برابر مرگ پایداری نکرد و مرگ او را در ربوده، چنانکه این قطعه را بهمین مضمون پیش از قرن نهم شاعری گفته است:

اگر بانو نسا زد دشمن ای دوست تو می باید که با دشمن سازی
گرت رنجی رسد غمخراش و غمخوش تو کل کن بلطف و بی نیازی
و گرنه چند روزی صبر میکنی نه او مانند نه تو نه فخر رازی

و چون در بیت آخر آن نام فخر رازی هست بی جهت آن را از امام فخر دانسته اند و در بعضی کتابها بنام او چاپ کرده اند ولی سخت پیداست که قطعاً کسی پس از مرگ امام فخر این قطعه را سروده و بهمان مقصود که پیش ازین آوردم گفته است.

نزدیک بهمین مضمون این بیت معروف مولانا جلال الدین بلخی است که در دفتر پنجم مثنوی (۱) آورده است.

اندین بحث ارخرده بین بدی فخر رازی را ز دان دین بدی
و پیداست مراد مولانا اینست که تنها بوسیله خرد نمی توان بدین پی برد
و اگر بوسیله خرد ممکن بود فخر رازی که در خرد پیش از همه میبایست
در دین برتر از همه باشد و این خود دلیل دیگریست از بدبینی های صوفیه
نسبت بامام فخر.

اما اعتراضات و دلگیریهای شیعه نسبت بامام فخر نیز در کتابهای این
فرقه آشکار میشود چنانکه شمه ای از آن در روایات الجنات هست و نیز در
محال العوالمین (۲) قاضی نورالله ششتری شمه ای دیگر از آن می توان یافت
و اینکه خواجه نصیر الدین در شرح اشارات گاهی بسیار سخت بامام فخر می نازد
و یکی دو سه جای از شأن دانشمندی خود خارج میشود آیا از آن جهت
نیست که بنابر مدعاویء بسیار خواجه نصیر الدین متمایل بفرقه اسمعیلیه بوده و در
کتابهای متعدد خود عقاید اسمعیلیه را با کمال وضوح بیان آورده و از آنها
عجایب داری کرده است؟ و این از راه تعصب دینی نیست که حتی او هم بامام
فخر ناخفته است؟

شکفت اینست که حتی کسانی که دعوی مشرب حکمت دارند بامام فخر
رازی زخم زبان میزنند، دلیل آن هم آشکارست: امام فخر در حکمت کلاماً
بیرو حکمای مشائیین بوده و در بسیاری از عقاید بوسیله استادش عبدالدین
جیلی کلاماً پیرو سبک امام محمدغزالی و پیروان وی بوده و بهمین جهت بمفسرین
حکمت یونانی حتی بفارابی و ابن سینا خورده میگرفته است و این بر فیلسوف
منشان قشری بسیار گران میامده است و خشم خود را در لفاظیه اینک از حکمت
الهی خبر ندارد آشکار میکرده اند و بهترین نمونه این درشت گوئی ها در
تاریخ الحکمای شهرزور است که از آنجا بکتابهای دیگر نیز سرایت کرده است.
حدیث بن معین الدین میدی که هم شیعه و هم صوفی مشرب بوده در شرح

ملکی و دینی و مصالح شرعی و دیوانی بدو رجوع نمودن لازم شمرده اند و سالها
سلاطین غور او را در حضرت خود ارتباط فرمودند و از مشکوٰه حقایق علومش
اقتباس انوار فواید نمودند و باقتراح و الحاح سلطان محمد خوارزمشاه که
استغلاب و استحضارش میسر کرد سلاطین غور شاه ام ای متحسین متاسفین
او را بحضرت خوارزم فرستادند و در آن حضرت بعد از احراز پایه و مرتبه
تفوق بر جاهل اعیان علما و حکما و تقدم بر جاهلیرفته اسلام ثروتی و استظفاری
تمام حاصل آمد و کمره بعد از سفرات دار الخلافه موسوم شده و در درجه
تدبیر امور مملکت شبه وزارتی یافت و در غلوی دولت خوارزمشاهی مشهور
السمی والاثر، محمود العیان والخبر، دعوت حق را اجابت نموده.

بالجملة از فرایبی که در کینه ورزی صوفیه نسبت بامام فخر داریم یکی
اینست که در شرح حال شیخ امام شهید قطب المشایخ عبدالدین ابوسعید شرف
ابن مؤید بن ابوالفتح بغدادی کی خوارزمی معروف بمجدالدین بغدادی عارف
بسیار مشهور نیمه دوم قرن ششم که از شاگردان بسیار معتبر امام نجم الدین
ابوالجانب احمد بن عمر خویفی خوارزمی معروف بنجم الدین کبری بوده است
مینویسد که علاءالدین محمد خوارزمشاه بتحریر امام فخر رازی او را در جیحون
غرق کرد. تحقیق درین مسئله دشوارست، سالغوث عبدالدین را در ۶۰۷ و در
۶۱۳ و در ۶۱۶ مینویسد و هر یک ازین سه تاریخ را که معتبر بدانیم پس از
مرگ امام فخرست که در ۶۰۶ رخ داده و بدین جهت این گفتار ناپذیرفتنی
است. از طرف دیگر در احوال بهاء الدین ولد پدر مولانا جلال الدین بلخی
چنانکه گذشت می نویسد (۱) که وی در شهر بلخ بسیار معروف و مقصد بود
و در مجلس وعظ او گروهی بسیار گرد میآمدند و در اکثر از مجالس سلطان
جلال الدین خوارزمشاه با استادش فخر الدین رازی حاضر میشد. روزی در
اثنای موعظه مذمت مذهب حکمای یونان کرد و گفت: جمعی که کتب آسمانی
را در پس پشت انداخته اند چگونه امید نجات داشته اند؟

امام فخر بشرحی که در آفت کتاب آمده است ازین گفتار رنجید و
سخن چینی کرد تا بهاء الدین ولد را ناچار کردند از بلخ هجرت کند. این
مطالب در کتاب مناقب العارفين و مرآت الکاشفین تألیف شمس الدین احمد
افلاکی نیز آمده و بهاء الدین ولد نیز در کتاب خود بنام کتاب المعارف بدان
اشاره میکند ولی تاریخ هجرت بهاء الدین ولد را از بلخ در حدود ۶۰۹ تا ۶۱۰
باید دانست و درین زمان نیز امام فخر رازی زنده نبوده و بهمین جهت این روایت
نیز در نظر من پذیرفتنی نیست و پیداست که در نتیجه دلگیریهای صوفیه از
بی پروائیها و زخم زبانها و معارضات امام فخر رازی پیدا شده است و شأن این
مرد بزرگ اجل از آنست که در خون کسی یا در آزار کسی که در برابر وی
ناتوان بوده انباز شده باشد و وی را با آن جلالت قدر و آن نفوذ فوق العاده و
آن احتشام بی نظیر و آن ثروت سرشار و توانائی و قدرتی که در امور مادی و
معنوی داشته است چه حاجت بدین بوده است که ناتوان تر از خود را بوسیله
کشتار یا تبعید و اخراج بلد از میان بردارد؟

چیزی که درین میان مسلم است اینست که امام فخر در زمان خود
بدرجه ای از احتشام و عزت و حرمت رسیده است که شاید هرگز هیچ

(۱) رساله فریدون بن احمد سهسالار در احوال مولوی چاپ کانپور، ص ۷ و چاپ جدیدی
که بتوسط نویسنده این سطور نزدیک پانزده سال است ۱۲

دیوان (۱) نیز ازین گونه ایرادات بگفتارهای امام فخر دارد ولی البته لحن او بسیار سنجیده و مؤدبانه تر از دیگرانست .

امام فخر رازی گذشته از مؤلفاتی که بزبان تازی و پارسی دارد و پس ازین شرح آن خواهد آمد در هر دو زبان نیز شعر خوب می گفته است . اشعار تازی او در کتابهایی که مراجع این سطورست آمده و از اشعار پارسی او آنچه در کتابهای مختلف یافته ام بجز این چیزی بدست نیست :

جان چیست چنین نطفه ای از صلب قضا دنیا رحمت و ندمشیمه است اورا
فلخی اجل دروزة مادر طبعم وین مردن وزادنت در ملک بقا

دل گرچه درین بادیه بسیار شگافت موشی بدانت ولسی موی شکافت
گر چه بدلم هزار خورشید بشگافت آخر بکمال ذره ای راه نیگافت

که خردم در خور اثبات تو نیست و آسایش جان بجز مناجات تو نیست
من ذات ترا بواجبی کسی دانم داننده ذات تو بجز ذات تو نیست

هر جا که ز مهرت اثری افتاده است سودازده ای برگذری افتاده است
در وصل تو کی توان رسیدن کانجا هر جا که نهی پای سری افتاده است

آن مرد نیم کز عدم بیم آید آن نیمه مرا خوشتر ازین نیم آید
جانیت بعاریت مرا داده خدای تسلیم کنم چو وقت تسلیم آید

آن کس که بداند و بداند که بداند در مستد خود را بر صدر نشاند
آن کس که نداند و بداند که نداند هم لاشه خسر خوش بمنزل برساند

و آن کس که نداند و نداند که نداند در جهل مرکب ابدال هر زماند
هرگز دل من ز علم محروم نشد کس ماند ز اسرار که مفهوم نشد

هفتاد و دو سال فکر کردم شب و روز (۲) معلوم شد که هیچ معلوم نشد
از دور چرخ امن و سلامت طبع مدار کین دور افتضای چنین ها نمیکنند

افبالها زنا گنه و ادبار در قضا بس عاقبت آنکه نه اشاعتی کند
مارا جز انقیاد چه تدبیر چون قضا تدبیرها بمشورت ما نمی کند

درویشی جوی و روی در راه مکن وز دامن فقر دست کوتاه مکن
اندر دهن مار شوو مال مجوی در جاه پستی و طلبی نماند مکن

ترسم روم از عالم جان نا دیده بیرون شوم از جهان جهان نا دیده
در عالم جان چون روم از عالم تن در عالم تن عالم جان نا دیده

ای دل ز غبار جهل اگر پاک شوی تو روح مجردی بر افلاک شوی
عرشست نشیمن تو شرمت بادا کائی و مقیم توده خاک شوی

در رهگذرم هزار جا دام نهی گوئی کشتت اگر در آن گام نهی
یک ذره زمین ز دام تو خسالی نیست کبری و کشی و عاصیم نسلم نهی

بعضی ازین اشعار بنام کسان دیگر مانند عمر خیام و افضل الدین کاشانی و غیره نیز معروفست و در ادبیات فارسی هیچ کار دشوار تر از تشخیص این

۱ - رجوع کنید بصحایف ۹۶ و ۹۷ و ۹۸ و ۹۹ و ۱۰۰ و ۱۰۱ و ۱۰۲ و ۱۰۳ و ۱۰۴ و ۱۰۵ و ۱۰۶ و ۱۰۷ و ۱۰۸ و ۱۰۹ و ۱۱۰ و ۱۱۱ و ۱۱۲ و ۱۱۳ و ۱۱۴ و ۱۱۵ و ۱۱۶ و ۱۱۷ و ۱۱۸ و ۱۱۹ و ۱۲۰ و ۱۲۱ و ۱۲۲ و ۱۲۳ و ۱۲۴ و ۱۲۵ و ۱۲۶ و ۱۲۷ و ۱۲۸ و ۱۲۹ و ۱۳۰ و ۱۳۱ و ۱۳۲ و ۱۳۳ و ۱۳۴ و ۱۳۵ و ۱۳۶ و ۱۳۷ و ۱۳۸ و ۱۳۹ و ۱۴۰ و ۱۴۱ و ۱۴۲ و ۱۴۳ و ۱۴۴ و ۱۴۵ و ۱۴۶ و ۱۴۷ و ۱۴۸ و ۱۴۹ و ۱۵۰ و ۱۵۱ و ۱۵۲ و ۱۵۳ و ۱۵۴ و ۱۵۵ و ۱۵۶ و ۱۵۷ و ۱۵۸ و ۱۵۹ و ۱۶۰ و ۱۶۱ و ۱۶۲ و ۱۶۳ و ۱۶۴ و ۱۶۵ و ۱۶۶ و ۱۶۷ و ۱۶۸ و ۱۶۹ و ۱۷۰ و ۱۷۱ و ۱۷۲ و ۱۷۳ و ۱۷۴ و ۱۷۵ و ۱۷۶ و ۱۷۷ و ۱۷۸ و ۱۷۹ و ۱۸۰ و ۱۸۱ و ۱۸۲ و ۱۸۳ و ۱۸۴ و ۱۸۵ و ۱۸۶ و ۱۸۷ و ۱۸۸ و ۱۸۹ و ۱۹۰ و ۱۹۱ و ۱۹۲ و ۱۹۳ و ۱۹۴ و ۱۹۵ و ۱۹۶ و ۱۹۷ و ۱۹۸ و ۱۹۹ و ۲۰۰ و ۲۰۱ و ۲۰۲ و ۲۰۳ و ۲۰۴ و ۲۰۵ و ۲۰۶ و ۲۰۷ و ۲۰۸ و ۲۰۹ و ۲۱۰ و ۲۱۱ و ۲۱۲ و ۲۱۳ و ۲۱۴ و ۲۱۵ و ۲۱۶ و ۲۱۷ و ۲۱۸ و ۲۱۹ و ۲۲۰ و ۲۲۱ و ۲۲۲ و ۲۲۳ و ۲۲۴ و ۲۲۵ و ۲۲۶ و ۲۲۷ و ۲۲۸ و ۲۲۹ و ۲۳۰ و ۲۳۱ و ۲۳۲ و ۲۳۳ و ۲۳۴ و ۲۳۵ و ۲۳۶ و ۲۳۷ و ۲۳۸ و ۲۳۹ و ۲۴۰ و ۲۴۱ و ۲۴۲ و ۲۴۳ و ۲۴۴ و ۲۴۵ و ۲۴۶ و ۲۴۷ و ۲۴۸ و ۲۴۹ و ۲۵۰ و ۲۵۱ و ۲۵۲ و ۲۵۳ و ۲۵۴ و ۲۵۵ و ۲۵۶ و ۲۵۷ و ۲۵۸ و ۲۵۹ و ۲۶۰ و ۲۶۱ و ۲۶۲ و ۲۶۳ و ۲۶۴ و ۲۶۵ و ۲۶۶ و ۲۶۷ و ۲۶۸ و ۲۶۹ و ۲۷۰ و ۲۷۱ و ۲۷۲ و ۲۷۳ و ۲۷۴ و ۲۷۵ و ۲۷۶ و ۲۷۷ و ۲۷۸ و ۲۷۹ و ۲۸۰ و ۲۸۱ و ۲۸۲ و ۲۸۳ و ۲۸۴ و ۲۸۵ و ۲۸۶ و ۲۸۷ و ۲۸۸ و ۲۸۹ و ۲۹۰ و ۲۹۱ و ۲۹۲ و ۲۹۳ و ۲۹۴ و ۲۹۵ و ۲۹۶ و ۲۹۷ و ۲۹۸ و ۲۹۹ و ۳۰۰ و ۳۰۱ و ۳۰۲ و ۳۰۳ و ۳۰۴ و ۳۰۵ و ۳۰۶ و ۳۰۷ و ۳۰۸ و ۳۰۹ و ۳۱۰ و ۳۱۱ و ۳۱۲ و ۳۱۳ و ۳۱۴ و ۳۱۵ و ۳۱۶ و ۳۱۷ و ۳۱۸ و ۳۱۹ و ۳۲۰ و ۳۲۱ و ۳۲۲ و ۳۲۳ و ۳۲۴ و ۳۲۵ و ۳۲۶ و ۳۲۷ و ۳۲۸ و ۳۲۹ و ۳۳۰ و ۳۳۱ و ۳۳۲ و ۳۳۳ و ۳۳۴ و ۳۳۵ و ۳۳۶ و ۳۳۷ و ۳۳۸ و ۳۳۹ و ۳۴۰ و ۳۴۱ و ۳۴۲ و ۳۴۳ و ۳۴۴ و ۳۴۵ و ۳۴۶ و ۳۴۷ و ۳۴۸ و ۳۴۹ و ۳۵۰ و ۳۵۱ و ۳۵۲ و ۳۵۳ و ۳۵۴ و ۳۵۵ و ۳۵۶ و ۳۵۷ و ۳۵۸ و ۳۵۹ و ۳۶۰ و ۳۶۱ و ۳۶۲ و ۳۶۳ و ۳۶۴ و ۳۶۵ و ۳۶۶ و ۳۶۷ و ۳۶۸ و ۳۶۹ و ۳۷۰ و ۳۷۱ و ۳۷۲ و ۳۷۳ و ۳۷۴ و ۳۷۵ و ۳۷۶ و ۳۷۷ و ۳۷۸ و ۳۷۹ و ۳۸۰ و ۳۸۱ و ۳۸۲ و ۳۸۳ و ۳۸۴ و ۳۸۵ و ۳۸۶ و ۳۸۷ و ۳۸۸ و ۳۸۹ و ۳۹۰ و ۳۹۱ و ۳۹۲ و ۳۹۳ و ۳۹۴ و ۳۹۵ و ۳۹۶ و ۳۹۷ و ۳۹۸ و ۳۹۹ و ۴۰۰ و ۴۰۱ و ۴۰۲ و ۴۰۳ و ۴۰۴ و ۴۰۵ و ۴۰۶ و ۴۰۷ و ۴۰۸ و ۴۰۹ و ۴۱۰ و ۴۱۱ و ۴۱۲ و ۴۱۳ و ۴۱۴ و ۴۱۵ و ۴۱۶ و ۴۱۷ و ۴۱۸ و ۴۱۹ و ۴۲۰ و ۴۲۱ و ۴۲۲ و ۴۲۳ و ۴۲۴ و ۴۲۵ و ۴۲۶ و ۴۲۷ و ۴۲۸ و ۴۲۹ و ۴۳۰ و ۴۳۱ و ۴۳۲ و ۴۳۳ و ۴۳۴ و ۴۳۵ و ۴۳۶ و ۴۳۷ و ۴۳۸ و ۴۳۹ و ۴۴۰ و ۴۴۱ و ۴۴۲ و ۴۴۳ و ۴۴۴ و ۴۴۵ و ۴۴۶ و ۴۴۷ و ۴۴۸ و ۴۴۹ و ۴۵۰ و ۴۵۱ و ۴۵۲ و ۴۵۳ و ۴۵۴ و ۴۵۵ و ۴۵۶ و ۴۵۷ و ۴۵۸ و ۴۵۹ و ۴۶۰ و ۴۶۱ و ۴۶۲ و ۴۶۳ و ۴۶۴ و ۴۶۵ و ۴۶۶ و ۴۶۷ و ۴۶۸ و ۴۶۹ و ۴۷۰ و ۴۷۱ و ۴۷۲ و ۴۷۳ و ۴۷۴ و ۴۷۵ و ۴۷۶ و ۴۷۷ و ۴۷۸ و ۴۷۹ و ۴۸۰ و ۴۸۱ و ۴۸۲ و ۴۸۳ و ۴۸۴ و ۴۸۵ و ۴۸۶ و ۴۸۷ و ۴۸۸ و ۴۸۹ و ۴۹۰ و ۴۹۱ و ۴۹۲ و ۴۹۳ و ۴۹۴ و ۴۹۵ و ۴۹۶ و ۴۹۷ و ۴۹۸ و ۴۹۹ و ۵۰۰ و ۵۰۱ و ۵۰۲ و ۵۰۳ و ۵۰۴ و ۵۰۵ و ۵۰۶ و ۵۰۷ و ۵۰۸ و ۵۰۹ و ۵۱۰ و ۵۱۱ و ۵۱۲ و ۵۱۳ و ۵۱۴ و ۵۱۵ و ۵۱۶ و ۵۱۷ و ۵۱۸ و ۵۱۹ و ۵۲۰ و ۵۲۱ و ۵۲۲ و ۵۲۳ و ۵۲۴ و ۵۲۵ و ۵۲۶ و ۵۲۷ و ۵۲۸ و ۵۲۹ و ۵۳۰ و ۵۳۱ و ۵۳۲ و ۵۳۳ و ۵۳۴ و ۵۳۵ و ۵۳۶ و ۵۳۷ و ۵۳۸ و ۵۳۹ و ۵۴۰ و ۵۴۱ و ۵۴۲ و ۵۴۳ و ۵۴۴ و ۵۴۵ و ۵۴۶ و ۵۴۷ و ۵۴۸ و ۵۴۹ و ۵۵۰ و ۵۵۱ و ۵۵۲ و ۵۵۳ و ۵۵۴ و ۵۵۵ و ۵۵۶ و ۵۵۷ و ۵۵۸ و ۵۵۹ و ۵۶۰ و ۵۶۱ و ۵۶۲ و ۵۶۳ و ۵۶۴ و ۵۶۵ و ۵۶۶ و ۵۶۷ و ۵۶۸ و ۵۶۹ و ۵۷۰ و ۵۷۱ و ۵۷۲ و ۵۷۳ و ۵۷۴ و ۵۷۵ و ۵۷۶ و ۵۷۷ و ۵۷۸ و ۵۷۹ و ۵۸۰ و ۵۸۱ و ۵۸۲ و ۵۸۳ و ۵۸۴ و ۵۸۵ و ۵۸۶ و ۵۸۷ و ۵۸۸ و ۵۸۹ و ۵۹۰ و ۵۹۱ و ۵۹۲ و ۵۹۳ و ۵۹۴ و ۵۹۵ و ۵۹۶ و ۵۹۷ و ۵۹۸ و ۵۹۹ و ۶۰۰ و ۶۰۱ و ۶۰۲ و ۶۰۳ و ۶۰۴ و ۶۰۵ و ۶۰۶ و ۶۰۷ و ۶۰۸ و ۶۰۹ و ۶۱۰ و ۶۱۱ و ۶۱۲ و ۶۱۳ و ۶۱۴ و ۶۱۵ و ۶۱۶ و ۶۱۷ و ۶۱۸ و ۶۱۹ و ۶۲۰ و ۶۲۱ و ۶۲۲ و ۶۲۳ و ۶۲۴ و ۶۲۵ و ۶۲۶ و ۶۲۷ و ۶۲۸ و ۶۲۹ و ۶۳۰ و ۶۳۱ و ۶۳۲ و ۶۳۳ و ۶۳۴ و ۶۳۵ و ۶۳۶ و ۶۳۷ و ۶۳۸ و ۶۳۹ و ۶۴۰ و ۶۴۱ و ۶۴۲ و ۶۴۳ و ۶۴۴ و ۶۴۵ و ۶۴۶ و ۶۴۷ و ۶۴۸ و ۶۴۹ و ۶۵۰ و ۶۵۱ و ۶۵۲ و ۶۵۳ و ۶۵۴ و ۶۵۵ و ۶۵۶ و ۶۵۷ و ۶۵۸ و ۶۵۹ و ۶۶۰ و ۶۶۱ و ۶۶۲ و ۶۶۳ و ۶۶۴ و ۶۶۵ و ۶۶۶ و ۶۶۷ و ۶۶۸ و ۶۶۹ و ۶۷۰ و ۶۷۱ و ۶۷۲ و ۶۷۳ و ۶۷۴ و ۶۷۵ و ۶۷۶ و ۶۷۷ و ۶۷۸ و ۶۷۹ و ۶۸۰ و ۶۸۱ و ۶۸۲ و ۶۸۳ و ۶۸۴ و ۶۸۵ و ۶۸۶ و ۶۸۷ و ۶۸۸ و ۶۸۹ و ۶۹۰ و ۶۹۱ و ۶۹۲ و ۶۹۳ و ۶۹۴ و ۶۹۵ و ۶۹۶ و ۶۹۷ و ۶۹۸ و ۶۹۹ و ۷۰۰ و ۷۰۱ و ۷۰۲ و ۷۰۳ و ۷۰۴ و ۷۰۵ و ۷۰۶ و ۷۰۷ و ۷۰۸ و ۷۰۹ و ۷۱۰ و ۷۱۱ و ۷۱۲ و ۷۱۳ و ۷۱۴ و ۷۱۵ و ۷۱۶ و ۷۱۷ و ۷۱۸ و ۷۱۹ و ۷۲۰ و ۷۲۱ و ۷۲۲ و ۷۲۳ و ۷۲۴ و ۷۲۵ و ۷۲۶ و ۷۲۷ و ۷۲۸ و ۷۲۹ و ۷۳۰ و ۷۳۱ و ۷۳۲ و ۷۳۳ و ۷۳۴ و ۷۳۵ و ۷۳۶ و ۷۳۷ و ۷۳۸ و ۷۳۹ و ۷۴۰ و ۷۴۱ و ۷۴۲ و ۷۴۳ و ۷۴۴ و ۷۴۵ و ۷۴۶ و ۷۴۷ و ۷۴۸ و ۷۴۹ و ۷۵۰ و ۷۵۱ و ۷۵۲ و ۷۵۳ و ۷۵۴ و ۷۵۵ و ۷۵۶ و ۷۵۷ و ۷۵۸ و ۷۵۹ و ۷۶۰ و ۷۶۱ و ۷۶۲ و ۷۶۳ و ۷۶۴ و ۷۶۵ و ۷۶۶ و ۷۶۷ و ۷۶۸ و ۷۶۹ و ۷۷۰ و ۷۷۱ و ۷۷۲ و ۷۷۳ و ۷۷۴ و ۷۷۵ و ۷۷۶ و ۷۷۷ و ۷۷۸ و ۷۷۹ و ۷۸۰ و ۷۸۱ و ۷۸۲ و ۷۸۳ و ۷۸۴ و ۷۸۵ و ۷۸۶ و ۷۸۷ و ۷۸۸ و ۷۸۹ و ۷۹۰ و ۷۹۱ و ۷۹۲ و ۷۹۳ و ۷۹۴ و ۷۹۵ و ۷۹۶ و ۷۹۷ و ۷۹۸ و ۷۹۹ و ۸۰۰ و ۸۰۱ و ۸۰۲ و ۸۰۳ و ۸۰۴ و ۸۰۵ و ۸۰۶ و ۸۰۷ و ۸۰۸ و ۸۰۹ و ۸۱۰ و ۸۱۱ و ۸۱۲ و ۸۱۳ و ۸۱۴ و ۸۱۵ و ۸۱۶ و ۸۱۷ و ۸۱۸ و ۸۱۹ و ۸۲۰ و ۸۲۱ و ۸۲۲ و ۸۲۳ و ۸۲۴ و ۸۲۵ و ۸۲۶ و ۸۲۷ و ۸۲۸ و ۸۲۹ و ۸۳۰ و ۸۳۱ و ۸۳۲ و ۸۳۳ و ۸۳۴ و ۸۳۵ و ۸۳۶ و ۸۳۷ و ۸۳۸ و ۸۳۹ و ۸۴۰ و ۸۴۱ و ۸۴۲ و ۸۴۳ و ۸۴۴ و ۸۴۵ و ۸۴۶ و ۸۴۷ و ۸۴۸ و ۸۴۹ و ۸۵۰ و ۸۵۱ و ۸۵۲ و ۸۵۳ و ۸۵۴ و ۸۵۵ و ۸۵۶ و ۸۵۷ و ۸۵۸ و ۸۵۹ و ۸۶۰ و ۸۶۱ و ۸۶۲ و ۸۶۳ و ۸۶۴ و ۸۶۵ و ۸۶۶ و ۸۶۷ و ۸۶۸ و ۸۶۹ و ۸۷۰ و ۸۷۱ و ۸۷۲ و ۸۷۳ و ۸۷۴ و ۸۷۵ و ۸۷۶ و ۸۷۷ و ۸۷۸ و ۸۷۹ و ۸۸۰ و ۸۸۱ و ۸۸۲ و ۸۸۳ و ۸۸۴ و ۸۸۵ و ۸۸۶ و ۸۸۷ و ۸۸۸ و ۸۸۹ و ۸۹۰ و ۸۹۱ و ۸۹۲ و ۸۹۳ و ۸۹۴ و ۸۹۵ و ۸۹۶ و ۸۹۷ و ۸۹۸ و ۸۹۹ و ۹۰۰ و ۹۰۱ و ۹۰۲ و ۹۰۳ و ۹۰۴ و ۹۰۵ و ۹۰۶ و ۹۰۷ و ۹۰۸ و ۹۰۹ و ۹۱۰ و ۹۱۱ و ۹۱۲ و ۹۱۳ و ۹۱۴ و ۹۱۵ و ۹۱۶ و ۹۱۷ و ۹۱۸ و ۹۱۹ و ۹۲۰ و ۹۲۱ و ۹۲۲ و ۹۲۳ و ۹۲۴ و ۹۲۵ و ۹۲۶ و ۹۲۷ و ۹۲۸ و ۹۲۹ و ۹۳۰ و ۹۳۱ و ۹۳۲ و ۹۳۳ و ۹۳۴ و ۹۳۵ و ۹۳۶ و ۹۳۷ و ۹۳۸ و ۹۳۹ و ۹۴۰ و ۹۴۱ و ۹۴۲ و ۹۴۳ و ۹۴۴ و ۹۴۵ و ۹۴۶ و ۹۴۷ و ۹۴۸ و ۹۴۹ و ۹۵۰ و ۹۵۱ و ۹۵۲ و ۹۵۳ و ۹۵۴ و ۹۵۵ و ۹۵۶ و ۹۵۷ و ۹۵۸ و ۹۵۹ و ۹۶۰ و ۹۶۱ و ۹۶۲ و ۹۶۳ و ۹۶۴ و ۹۶۵ و ۹۶۶ و ۹۶۷ و ۹۶۸ و ۹۶۹ و ۹۷۰ و ۹۷۱ و ۹۷۲ و ۹۷۳ و ۹۷۴ و ۹۷۵ و ۹۷۶ و ۹۷۷ و ۹۷۸ و ۹۷۹ و ۹۸۰ و ۹۸۱ و ۹۸۲ و ۹۸۳ و ۹۸۴ و ۹۸۵ و ۹۸۶ و ۹۸۷ و ۹۸۸ و ۹۸۹ و ۹۹۰ و ۹۹۱ و ۹۹۲ و ۹۹۳ و ۹۹۴ و ۹۹۵ و ۹۹۶ و ۹۹۷ و ۹۹۸ و ۹۹۹ و ۱۰۰۰ و ۱۰۰۱ و ۱۰۰۲ و ۱۰۰۳ و ۱۰۰۴ و ۱۰۰۵ و ۱۰۰۶ و ۱۰۰۷ و ۱۰۰۸ و ۱۰۰۹ و ۱۰۱۰ و ۱۰۱۱ و ۱۰۱۲ و ۱۰۱۳ و ۱۰۱۴ و ۱۰۱۵ و ۱۰۱۶ و ۱۰۱۷ و ۱۰۱۸ و ۱۰۱۹ و ۱۰۲۰ و ۱۰۲۱ و ۱۰۲۲ و ۱۰۲۳ و ۱۰۲۴ و ۱۰۲۵ و ۱۰۲۶ و ۱۰۲۷ و ۱۰۲۸ و ۱۰۲۹ و ۱۰۳۰ و ۱۰۳۱ و ۱۰۳۲ و ۱۰۳۳ و ۱۰۳۴ و ۱۰۳۵ و ۱۰۳۶ و ۱۰۳۷ و ۱۰۳۸ و ۱۰۳۹ و ۱۰۴۰ و ۱۰۴۱ و ۱۰۴۲ و ۱۰۴۳ و ۱۰۴۴ و ۱۰۴۵ و ۱۰۴۶ و ۱۰۴۷ و ۱۰۴۸ و ۱۰۴۹ و ۱۰۵۰ و ۱۰۵۱ و ۱۰۵۲ و ۱۰۵۳ و ۱۰۵۴ و ۱۰۵۵ و ۱۰۵۶ و ۱۰۵۷ و ۱۰۵۸ و ۱۰۵۹ و ۱۰۶۰ و ۱۰۶۱ و ۱۰۶۲ و ۱۰۶۳ و ۱۰۶۴ و ۱۰۶۵ و ۱۰۶۶ و ۱۰۶۷ و ۱۰۶۸ و ۱۰۶۹ و ۱۰۷۰ و ۱۰۷۱ و ۱۰۷۲ و ۱۰۷۳ و ۱۰۷۴ و ۱۰۷۵ و ۱۰۷۶ و ۱۰۷۷ و ۱۰۷۸ و ۱۰۷۹ و ۱۰۸۰ و ۱۰۸۱ و ۱۰۸۲ و ۱۰۸۳ و ۱۰۸۴ و ۱۰۸۵ و ۱۰۸۶ و ۱۰۸۷ و ۱۰۸۸ و ۱۰۸۹ و ۱۰۹۰ و ۱۰۹۱ و ۱۰۹۲ و ۱۰۹۳ و ۱۰۹۴ و ۱۰۹۵ و ۱۰۹۶ و ۱۰۹۷ و ۱۰۹۸ و ۱۰۹۹ و ۱۱۰۰ و ۱۱۰۱ و ۱۱۰۲ و ۱۱۰۳ و ۱۱۰۴ و ۱۱۰۵ و ۱۱۰۶ و ۱۱۰۷ و ۱۱۰۸ و ۱۱۰۹ و ۱۱۱۰ و ۱۱۱۱ و ۱۱۱۲ و ۱۱۱۳ و ۱۱۱۴ و ۱۱۱۵ و ۱۱۱۶ و ۱۱۱۷ و ۱۱۱۸ و ۱۱۱۹ و ۱۱۲۰ و ۱۱۲۱ و ۱۱۲۲ و ۱۱۲۳ و ۱۱۲۴ و ۱۱۲۵ و ۱۱۲۶ و ۱۱۲۷ و ۱۱۲۸ و ۱۱۲۹ و ۱۱۳۰ و ۱۱۳۱ و ۱۱۳۲ و ۱۱۳۳ و ۱۱۳۴ و ۱۱۳۵ و ۱۱۳۶ و ۱۱۳۷ و ۱۱۳۸ و ۱۱۳۹ و ۱۱۴۰ و ۱۱۴۱ و ۱۱۴۲ و ۱۱۴۳ و ۱۱۴۴ و ۱۱۴۵ و ۱۱۴۶ و ۱۱۴۷ و ۱۱۴۸ و ۱۱۴۹ و ۱۱۵۰ و ۱۱۵۱ و ۱۱۵۲ و ۱۱۵۳ و ۱۱۵۴ و ۱۱۵۵ و ۱۱۵۶ و ۱۱۵۷ و ۱۱۵۸ و ۱۱۵۹ و ۱۱۶۰ و ۱۱۶۱ و ۱۱۶۲ و ۱۱۶۳ و ۱۱۶۴ و ۱۱۶۵ و ۱۱۶۶ و ۱۱۶۷ و ۱۱۶۸ و ۱۱۶۹ و ۱۱۷۰ و ۱۱۷۱ و ۱۱۷۲ و ۱۱۷۳ و ۱۱۷۴ و ۱۱۷۵ و ۱۱۷۶ و ۱۱۷۷ و ۱۱۷۸ و ۱۱۷۹ و ۱۱۸۰ و ۱۱۸۱ و ۱۱۸۲ و ۱۱۸۳ و ۱۱۸۴ و ۱۱۸۵ و ۱۱۸۶ و ۱۱۸۷ و ۱۱۸۸ و ۱۱۸۹ و ۱۱۹۰ و ۱۱۹۱ و ۱۱۹۲ و ۱۱۹۳ و ۱۱۹۴ و ۱۱۹۵ و ۱۱۹۶ و ۱۱۹۷ و ۱۱۹۸ و ۱۱۹۹ و ۱۲۰۰ و ۱۲۰۱ و ۱۲۰۲ و ۱۲۰۳ و ۱۲۰۴ و ۱۲۰۵ و ۱۲۰۶ و ۱۲۰۷ و ۱۲۰۸ و ۱۲۰۹ و ۱۲۱۰ و ۱۲۱۱ و ۱۲۱۲ و ۱۲۱۳ و ۱۲۱۴ و ۱۲۱۵ و ۱۲۱۶ و ۱۲۱۷ و ۱۲۱۸ و ۱۲۱۹ و ۱۲۲۰ و ۱۲۲۱ و ۱۲۲۲ و ۱۲۲۳ و ۱۲۲۴ و ۱۲۲۵ و ۱۲۲۶ و ۱۲۲۷ و ۱۲۲۸ و ۱۲۲۹ و ۱۲۳۰ و ۱۲۳۱ و ۱۲۳۲ و ۱۲۳۳ و ۱۲۳۴ و ۱۲۳۵ و ۱۲۳۶ و ۱۲۳۷ و ۱۲۳۸ و ۱۲۳۹ و ۱۲۴۰ و ۱۲۴۱ و ۱۲۴۲ و ۱۲۴۳ و ۱۲۴۴ و ۱۲۴۵ و ۱۲۴۶ و ۱۲۴۷ و ۱۲۴۸ و ۱۲۴۹ و ۱۲۵۰ و ۱۲۵۱ و ۱۲۵۲ و ۱۲۵۳ و ۱۲۵۴ و ۱۲۵۵ و ۱۲۵۶ و ۱۲۵۷ و ۱۲۵۸ و ۱۲۵۹ و ۱۲۶۰ و ۱۲۶۱ و ۱۲۶۲ و ۱۲۶۳ و ۱۲۶۴ و ۱۲۶۵ و ۱۲۶۶ و ۱۲۶۷ و ۱۲۶۸ و ۱۲۶۹ و ۱۲۷۰ و ۱۲۷۱ و ۱۲۷۲ و ۱۲۷۳ و ۱۲۷۴ و ۱۲۷۵ و ۱۲۷۶ و ۱۲۷۷ و ۱۲۷۸ و ۱۲۷۹ و ۱۲۸۰ و ۱۲۸۱ و ۱۲۸۲ و ۱۲۸۳ و ۱۲۸۴ و ۱۲۸۵ و ۱۲۸۶ و ۱۲۸۷ و ۱۲۸۸ و ۱۲۸۹ و ۱۲۹۰ و ۱۲۹۱ و ۱۲۹۲ و ۱۲۹۳ و ۱۲۹۴ و ۱۲۹۵ و ۱۲۹۶ و ۱۲۹۷ و ۱۲۹۸ و ۱۲۹۹ و ۱۳۰۰ و ۱۳۰۱ و ۱۳۰۲ و ۱۳۰۳ و ۱۳۰۴ و ۱۳۰۵ و ۱۳۰۶ و ۱۳۰۷ و ۱۳۰۸ و ۱۳۰۹ و ۱۳۱۰ و ۱۳۱۱ و ۱۳۱۲ و ۱۳۱۳ و ۱۳۱۴ و ۱۳۱۵ و ۱۳۱۶ و ۱۳۱۷ و ۱۳۱۸ و ۱۳۱۹ و ۱۳۲۰ و ۱۳۲۱ و ۱۳۲۲ و ۱۳۲۳ و ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵ و ۱۳۲۶ و ۱۳۲۷ و ۱۳۲۸ و ۱۳۲۹ و ۱۳۳۰ و ۱۳۳۱ و ۱۳۳۲ و ۱۳۳۳ و ۱۳۳۴ و ۱۳۳۵ و ۱۳۳۶ و ۱۳۳۷ و ۱۳۳۸ و ۱۳۳۹ و ۱۳۴۰ و ۱۳۴۱ و ۱۳۴۲ و ۱۳۴۳ و ۱۳۴۴ و ۱۳۴۵ و ۱۳۴۶ و ۱۳۴۷ و ۱۳۴۸ و ۱۳۴۹ و ۱۳۵۰ و ۱۳۵۱ و ۱۳۵۲ و ۱۳۵۳ و ۱۳۵۴ و ۱۳۵۵ و ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸ و ۱۳۵۹ و ۱۳۶۰ و ۱۳۶۱ و ۱۳۶۲ و ۱۳۶۳ و ۱۳۶۴ و ۱۳۶۵ و